

نمایند... و بر نهج منطق حرف نزنند...»

به نظر او، در برخورد ادیان و مذاهب مختلف با یکدیگر «راه سلامت تنها در آیین مدارا و آسان‌گیری است و همان است که آدمیان را به دین انسانیت و نوع دوستی رهنمایی می‌کند. سپس می‌نویسد: البته بعضی از مذاهب عالم پر است از افسانه‌های نادرست و قواعد مخالف عقل و قوانین مُضیع ملت...»<sup>۱</sup>

میرزا آقاخان که ظاهراً روزی در شمار پیروان باب و جزو فرقه ازل‌ی بود، پس از سالها مطالعه و تحقیق، همه مذاهب را با برهان عقلی، مورد نقد و سنجش قرار داد و در مورد باب و مذهب او چنین اظهار عقیده نمود: «سید باب... دارای علم کافی یا قدرتی واقعی نبود... ناچار حجت خدایی خود را، عربی گفتن و نوشتن غلط، و برهان ربوبیت خویش را تطابق عدد ابجدی قرار داد...»<sup>۲</sup>

### نظریات و پیشنهادهای مُستشارالدوله

میرزا یوسف خان  
مستشارالدوله

غیر از میرزا ملکم خان، و میرزا حسین خان سپهسالار، و دیگر مجاهدان راه آزادی، مُستشارالدوله نیز در شمار مردان پاک‌نهادی است که صمیمانه خواهان پیشرفت و ترقی ایران بودند. وی یکی

از عوامل پیشرفت ایران را، اصلاح راههای ارتباطی و احداث راه آهن و تشویق اروپائیان به مهاجرت به ایران می‌دانست. و معتقد بود که از این راهها علوم و فنون فرنگی در ایران انتشار می‌یابد و موجب تحول فکری و اجتماعی ایران می‌گردد. وی در نامه مورخ پنجم رمضان ۱۲۸۰ می‌نویسد: «حتی روستائیان و دهاقین و فلاحان فرنگستان که هر ساله چند کرور از آنها به جزایر بحر محیط ینگی دنیا مهاجرت می‌کنند؛ اگر محل مهاجرت آنها ایران باشد، مایه صدهزار ترقی در امر فلاح و صنایع خواهد بود، اما با عدم قانون وجود یکتفر تبعه خارجه در ایران ممکن است مایه صد هزار خرابی و مرارت گردد.

وی معتقد بود که اگر اولیای امور ایران به کمک اروپائیان معادن گوناگون را که در زیر خاک ایران نهفته است استخراج کنند «ابواب هزار آبادی به ایران گشوده خواهد شد و

۱. اندیشه‌ها، از ص ۱۲۰ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۱۲۴.

چندین کارهای عمده نافع از قبیل راه آهن عمومی در ایران، و جاری کردن آبهای بی مصرف به صحراهای لم بزرع، و ترقی زراعت و فلاح و غیره و غیره از همین فقره تولید خواهد شد...»<sup>۱</sup>

وی، معتقد به اعزام مُحصّل به اروپا بود و چون شنید که دولت مُصمم به فراخواندن آنهاست «ضمن نامه محرمانه ۲۶ جمادی الثانی ۱۲۸۴ به وزارت امور خارجه نوشت: «در پاریس شهرت دارد که اولیای دولت، شاگردان مزبور را بر اثر تلقین روسها، به ایران برگردانده‌اند، و می‌گویند: آنهايي که در فرانسه تحصیل نموده و تربیت می‌شوند جمهوری‌پرست و بی‌دین خواهند شد.»

افکار آزادیخواهانه مستشارالدوله، در رساله يك كلمه منعكس است. وی برای نخستین بار از حکومت یلّی سخن گفت و اعلام کرد که منشاء قدرت دولت اراده جمهور است. او با مداخله افراد ناصالح، در امور سیاسی مخالف بود و می‌گفت که آشنایان به علوم سیاسی، باید در کار سیاست مداخله کنند و عموم مسلمانان و نامسلمانان در برابر قانون مساوی باشند و حکم قانون، درباره شاه و گدا یکسان باشد. مستشارالدوله با استفاده از اعلامیه حقوق بشر و مجموعه قوانین فرانسه، رساله‌یی در پیرامون مساوات افراد اجتماع در برابر قانون و تأثیر فضل و دانش و تخصص در احراز مقامات مختلف و لزوم رعایت آزادی و حریت فردی، به رشته تحریر درآورد به این معنی که «هیچ کس را درون خانه کسی حق دخول و تجسس نیست و هیچ کس را به گناه فرد دیگری نمی‌توان عقوبت کرد، و کسی را به صرف سوءظن نمی‌توان به زندان افکند و احدی را بدون حکم قانون، جریمه و تنبیه و سیاست نمی‌توان کرد.» وی در کتاب خود نوشت که هیچ کس را قدرت آن نیست که بر نفس و عرض و مال کسی تجاوز کند و هر کس می‌تواند علیه ستمگران بهاخیزد و زبان و قلم خویش را در خیر و صلاح عامه به کار اندازد. در فصول بعد، از آزادی مطبوعات، آزادی سیاسی و حقوق و اختیارات مردم و لزوم تعیین مالیات برحسب ثروت، بدون توجه به مقام و منزلت افراد، و لزوم انتشار بودجه یا دخل و خرج دولت، و مسئولیت وزرا و حکام در حوزه مأموریت خود مطالب جالبی نوشت و در پیرامون آزادفکری و آزاداندیشی اروپائیان گفت که در فرنگستان، بدگفتن و دشنام دادن و سب کردن آنانی که از دین و قوانین فرنگی‌ها خارج هستند ناپسندیده و ممنوع است و دولت و مردم با دین و آیین احدی کار ندارند و کسی از کسی نمی‌پرسد

در چه دین و آیین هستی و این قسم سؤال بسیار زشت و ناپسند است.  
رسالة يك كلمه، مطلوب عامه واقع شد و در سال ۱۳۲۳ که انجمن مخفی تشکیل گردید کتاب و راهنمای سیاسی آن انجمن به شمار می‌رفت ناظم‌الاسلام کرمانی که خود از اعضای مؤسس آن انجمن بود، می‌نویسد «نوشته‌های مستشارالدوله برای اعضای انجمن مخفی، سرمشقی وافی بود، و در واقع دستورالعملی بود که از آن قرار رفتار می‌شد...»<sup>۱</sup>

مستشارالدوله در دوره شدت استبداد ناصرالدین‌شاه که آدای کلمه «قانون» گناه نابخشودنی بود، در دفاع از اصول آزادی و مساوات و سلطنت مشروطه، از پای نایستاد. در سال ۱۳۰۶ که کارگزار مهم خارجه آذربایجان بود نامه مفصلی، توسط حسنعلی خان گروسی، پیشکار آن ایالت، به مظفرالدین میرزای ولیعهد نوشت که در آن، به بیان افکار خود پرداخته و از حکومت استبدادی و رواج فساد در پایتخت، انتقاد کرده است و خل اختلافت مملکتی و ایجاد قانون و برقراری آزادی و مساوات و تغییر سلطنت استبدادی را به مشروطه، لازم شمرده و خواستار قانون اساسی گردیده است...»<sup>۲</sup>

رفتار وحشیانه  
معال ناصرالدین‌شاه  
سخنان مستشارالدوله سخت و تند بود، و با مزاج دربار ناصرالدین‌شاه، خاصه در آن ایام که دوره شدت استبداد بود، هیچ سازگاری نداشت. نویسنده با شهامت «يك كلمه» به زندان افتاد و به قزوین تبعید شد. يك كلمه را آنقدر بر سرش کوفتند که بر اثر عوارض آن چشمانش آب آورد و چند سال بعد در ۱۳۱۳ درگذشت... خلق تشییع جنازه بزرگی از او کردند، گویی عکس‌العمل و انفعال اکثریت مردم، علیه جور و بیدادگری شاه بود...»<sup>۳</sup>

مستشارالدوله با حسن نیت فراوانی که داشت در نامه سابق‌الذکر که به سال ۱۳۰۶ به مظفرالدین میرزا ولیعهد نوشته بود، مشکلات کار دولت و ملت ایران را به تفصیل بازگو می‌کند و راه علاج دردها را نشان می‌دهد. اینک، جمله‌یی چند از این نامه تاریخی را نقل می‌کنیم: «... معالک وسیعة ایران که وطن اصلی و خانه واقعی شاهنشاه اسلام است، به عقیده کافه سیاسیون در محل خوف و خطر است زیرا، که ترقیات شدید الشریعة همسایگان و افعال و اعمال خودسرانه و بی‌یاکانه درباریان، قوای چندین هزار ساله دولت

۱. تاریخ بیداری ایران، ص ۱۷۷، چاپ دوم.

۲. همان کتاب، ذیل صفحات ۲۰۲-۱۸۶.

۳. فکر آزادی، از ص ۱۸۹-۱۹۸.

ایران را متلاشی نموده است... باید از اعمال گذشته چشم پوشیده و شروع به تأسیس قوانین تازه نمود... باید مساوات حقوقیه به عموم اهالی و زبردستان از هر صنف و طایفه داده شود... آنان که عرض و جسارت می نمایند که اداره و وزارتخانه های حالیه، ابدأ عیب و نقص ندارد و محتاج به تغییرات نیست، حرفی است بی مغز، این ناقص عقلا، از طفولیت تا امروز، به چپاول نمودن اهالی بیچاره ایران معتاد شده اند و همین طورها شرف و مکتب ملت را گرفته، به خرقة خز ورشمه طلا داده اند و به این حرفها، که علما، خیرخواه دولت، و ولایات مُنظَّم و رعیت آسوده و نوکر، دعاگو و قشون حاضر است، خود را مادام العمر از مسئولیت دولت خارج می دانند... اصلاح حال اهالی و زبردستان، بدون قانون، با ترقیات مُحیرالعقول این زمانه مطابقت نداشته و ندارد... چون قانون را مُضَرّ به حال خود می دانند، تا جان در تن دارند اقدام به این امر نخواهند کرد... این خیراندیشان! خانمان برانداز، تا دولت، قانونی نشود، چشم از منافع خود نهوشند... پس برعهده مأمورین سیاسی و مُلکی است که همیشه بروفق مقتضای عصر و احتیاج زمان، رفتار نموده، هفته بی يك روز به مفاد آیه کریمه «وشاورهم فی الامر» به اتفاق یکدیگر از روی حقیقت در تصفیه امور دولت و ملت شور نمایند... حق، آفتابی است که علی السویه عالم را روشن و نورانی می کند... باز قسم به ذات پاك احدیت یاد می کنم که وضع قانون، هرگز مناقی مذهب خفه اسلام نیست و خلل و نقصی به دین و اسلامیان نمی رساند بلکه به واسطه اجرای قانون، اسلام و اسلامیان به قواعد مترقیه نایل می شوند و از دستبرد اجانب خلاص و آسوده شده و در انتظار اهل عالم به عظمت و بزرگی زندگی می نمایند...»<sup>۱</sup>

در کتاب گرانقدر و پرارج خاطرات حاج سیاح، اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران در دوره قاجاریه، مخصوصاً در عهد حکومت پتجاه ساله ناصرالدینشاه با کمال صداقت و

حاج سیاح  
و آثار و افکار او

صراحت تصویر شده است. این مرد بی آرام و اصلاح طلب بس از ۱۸ سال دوری از وطن در بعضی به وسیله آفاخان محللاتی نامه بیی از مادر خود دریافت می کند، سخت متأثر می شود و برای دیدار مادر و زیارت وطن عزیز راه ایران پیش می گیرد. همینکه کشتی او به بندرعباس نزدیک می شود تأثر و انقلابی در خود احساس می کند، که در کتاب خاطرات او منعکس است: «... اول خاک فارس، وطن محترم من است، نسیم وطن به رُخسارم وزیده، لذت دیگری درک کردم لکن این نسیم را عفونت ظلم و بی نظمی و بی تربیتی، زهر آگین

کرده، از طرفی شادی وصول به وطن، از طرف دیگر از اندوه خرابی آن، حالی به من دست داد که نمی‌توانم شرح بدهم...»<sup>۱</sup> پس از ورود به بندر بوشهر می‌بیند که این شهر مستعد نیز مانند بندرعباس، وضعی درهم و آشفته دارد و به چشم خود می‌بیند که این شهر «غسالخانه» ندارد و زنی مرده را، در آب دریا غسل می‌دهند.

با تأسف بسیار می‌نویسد: «... وضع ایران را عجیب می‌بینم مدت مدیدی خارجه را دیده‌ام و تأسفها بر حال حاضر ایران، وطن محبوب دارم که زیاد در حال تنزل است، همه به ظاهرسازی اکتفا می‌کنند. پس از ۱۸ سال دوری، انتظار داشتم که تغییراتی در وضع مملکت انجام یافته و مردم در رفاه، و شهرها آباد شده باشد، ولی با دیدن بندر بوشهر معلوم گشت که انتظاری بیهوده داشته‌ام...»

مظالم احتشام السلطنه  
و نایب او

«حکومت تمام بنادر با احتشام الدوله است که نایب‌الحکومه او حاجی ابراهیم خان است، و دست تعدی هردو به سر بیچارگان دراز است، به طوری که به هیچ چیز کسی که دچار غضب ایشان می‌شود ابقا نمی‌کنند و کسی قدرت اظهار شکایت ندارد، چه سرها بریده‌اند و چه اعضا قطع کرده، مال‌ها برده‌اند، چنانکه مردم محرمانه می‌گویند.»<sup>۲</sup>

در برازجان، محرمانه از میزبان خود از وضع عمومی سؤال می‌کند، او می‌گوید: «مُعتمدالدوله، شخص بی‌رحم، و خونخوار است که به محض نسبت دزدی، سر می‌برد و از این بابت راهها امن است. لکن ظلم عمال حکومت نهایت نداد، بزرگان این اطراف را به قتل رسانیده، حیدرخان را که شخص معروف و متمولی بود در اینجا کشته و هر چه داشت برد در منزل فردای شما، حسن علیخان خشی را که شخص بسیار معتبری بود به قتل رسانیده و هر چه داشت تصرف کرد. فعلاً تمام این صفحات چون میّت در دست غسال است...»<sup>۳</sup>

حاج سیاح قبل از ورود به شیراز وارد کازوانسرای: «زنیان»، می‌شود می‌بیند «تلگرافچی انگلیسی آنجا را تصاحب کرده به مسافری که وارد شده بود فحش می‌داد، که چرا آنجا منزل کرده است، گفتم: آقا اینجا را برای عموم ساخته‌اند، شما بنا حق تصرف کرده‌اید، با وجود ادعای تمدن، مردم را مانع شده ناسزا هم می‌گویید. من هیچ جای دنیا ندیدم خارجیان این قدر تسلط پیدا کنند، گفت: تقصیر از بزرگان شماست که برای ما

۱. خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، ص ۱۱.

۲ و ۳. همان کتاب، ص ۱۲ و ۱۳.

غذای نگذاشته‌اند. با کمال ناسف تصدیقش کردم...»<sup>۱</sup>  
 در شیراز حاج سیاح با شخصیتهای مختلفی ملاقات و با آنان بحثهای سیاسی می‌کند و به درد دل آنان گوش می‌دهد... همه می‌گفتند ایشان بسیار مظلوم واقع شده‌اند...»

### حقوق بشر در ایران عهد ناصری

مظالم و قدرت نامحدود حکام و استانداران، قبل از استقرار مشروطیت  
 فرهاد میرزا یکصد و بیست هزار تومان، و یکصد و بیست قاطر گرفته بولها را بار آنها کرده و ۱۲۵ طاقه شال کشمیر هم گرفته روی بارها کشیده برای شاه به تهران فرستاده است، غیر از آنچه برای خود گرفته، و از حاجی میرزا محمد مُعَدَّلُ الْمُلْک هم ۱۴ هزار تومان گرفته است.» بعد از مظالم و اختیارات نامحدود مُعتمدالدوله، و حمایت دربار از او سخن می‌گوید و می‌نویسد که معتمدالدوله در خارج شهر، در دروازه قصابخانه بنای مدوری ساخته و به هر کس نهمت دزدی زنتند، او را زنده در گنج می‌گیرند. بعد می‌نویسد معتمدالدوله بیدادگر، دو کار خیر انجام داده است یکی کوتاه کردن دست اشرار و دزدان و دیگری کم کردن نفوذ ملاحای منحرف است. شاهزاده، فهم و سوادش از اکثر این ملاحا بیشتر و خودش ادیب است و خلاقهای اینها را می‌داند.»

حاج سیاح بنابه دعوت معتمدالدوله به ملاقات او می‌رود و بین طرفین سؤال و جوابهایی درمی‌گیرد. معتمدالدوله می‌پرسد «نظم حالیه فارس را چگونه می‌بیند؟» گفتم: «فحط اشرار شده کسی را باقی نگذاشته‌اند، لکن این نظم شخصی است با حضرت اقدس والا هست و با رفتن شما می‌رود» فرمود: «غیر از سر بریدن و دست و پا بریدن و شکم پاره کردن، به خرج ایرانی نمی‌رود» گفتم: «از تربیت نباید غفلت کرد. این افعال ناشایسته از جهالت ناشی می‌شود، اگر از کوچکی، مردم را تربیت، و قبیح این اعمال را خاطر نشان کنند. مردم خود ترک اینکارها می‌کنند.» فرمود: «به تو نصیحت می‌کنم در ایران، حرف نم‌دن به زبان نیاور که برای تو خطر جانی دارد.»

در شیراز، تاجری با حاج سیاح ضمن درد دل می‌گوید: «من تجارت دارم و تا چند پشت پدرانم در این کار بوده و زحمت کشیده‌اند. با همه اینها به قدر يك نایب‌الحکومه بوشهر ثروت ندارم. در ایران، حکومت و ریاست است که گنج باد آورد است. هر قدر

حکمران شقی تر و بی رحم تر است و مردم را بیشتر قتل و غارت می کند. در نزد دولت محترمتر و معتبرتر است.» حاج میرزا محمود گفت: «خیر، از حکومت هم بهتر کار ملایی است که خطر حکومت را ندارد، هر چه می کند منع و مذمت ندارد، معزولی ندارد، از دخل خود به کسی نمی دهد، از همه راحت تر است و بهتر عیش می کند. صدر مجلس را می گیرد، دستش را می بوسند... از هر تکلیف آزاد است... بُزنده ترین اسلحه اش تکفیر است... آیا در دنیا از این طایفه خوشبخت تر وجود دارد؟» همه تصدیق کردند...<sup>۱</sup> محمدحسن گفت: «آقایان، این سخنها محرمانه است باید حرف حق را در ایران دفن کرد، ما هم باید این کلمات را در این باغ دفن کنیم.» گفتم: «واقعاً تقیه و خودداری از حق گفتن، مشکلتی از تشنگی و آب حاضر نوشیدن است. من در ممالک آزاد به آزادی عادت کرده ام.»<sup>۲</sup>

حاج سیاح پس از ورود به اصفهان با ظل السلطان ملاقات می کند، شاهزاده به او می گوید: «خواهش دارم با من بی ملاحظه صحبت بداری.» من هم از وضع ترقیات ممالک و خرابی ایران شرحی بیان کردم در آخر فرمود: «تو تازه به ایران وارد شده و از اوضاع بی خبری البته در ایران از نظم و عدل و ترقی و تمدن حرفی بگویی به خرج نمی رود سهل است، سبب اتهام و گرفتاری می شود» تشکر نموده گفتم: «این نصیحت را حاجی معتمدالدوله هم بمن کرده است...»<sup>۳</sup>

حاج سیاح در جای دیگر از کتاب خود درباره ظل السلطان دربار و حکومت می نویسد که او «... دربار و سوار و تجملاتی دارد که برای یک مطلقه ظل السلطان پادشاه بزرگ یک مملکت بزرگ زیاد است. هزاران نفوس در حضر و سفر، هر یک برای خدمتی، معطل از کارهای لازمه زندگی بشریت هستند و اینان هر یک، چندین نفر اهل خانه و کسان و بستگان و خدام دارند. همه بیکار و از این راه، معیشت با رفاهیت می کنند و اندوخته ها دارند. تشکیلات شاهزاده معتمدالدوله و هر یک از اعمام، بنی اعمام و برادران و اولاد برادران و اولاد خواهران پادشاه و هر یک از پسران شاه و بستگان و اقوام مادری هر یک از ایشان، از این قبیل تجملات و اندوخته ها دارند و هر یک، املاکی در نقاط مختلف ایران تملك کرده اند. انسان حیرت می کند از اینکه

۱. البته منظور گوینده روحانیون منحرف است.

۲. سفرنامه حاج سیاح، از ص ۲۰ به بعد.

۳. همان کتاب، ص ۲۷.

این قدر اشخاص بی‌شغل و کار، با این ثروتها، برای چه ابدأ کاری که برای ملت و مملکت به کار آید، ندارند....»

وضع مردم  
 «از طرف دیگر اگر گردش کمی ولایات و دهات و رعایا را می‌بینی، هزاران نفر به قدر يك نفر از اینان ثروت و اسباب زندگی ندارند، حتی بسیاری سائر عورت ندارند و گاهی در شبانه روز به غیر علف صحرائی نمی‌یابند، این افراط و تفریط، يك مملکت را قطعاً دچار نابودی و اضمحلال خواهد کرد، و در هیچ نقطهٔ عالم این ترتیبات جاری نیست...»<sup>۱</sup> سپس حاج سیاح می‌نویسد: ثروت بیکران ظل‌السلطان و اعوان و انصار و یستگان او، تمام، از يك ولایت دریافت شده، حالا عاقل باید تصور کند که برای گرفتن این مقدار اموال مردم، چه جانها تلف شده و چه شکمجه و حبس و زنجیرها و چوب و فلک و نازبانه استعمال شده و چه دلها سوخته و چه اشکها ریخته و چه آهها به آسمان بلند شده و چه ناله‌ها اوج گرفته؟» در حال سواری، ظل‌السلطان از او می‌پرسد در شیراز حاج معتمدالدوله را دیدی؟ گفتم بلی دروازهٔ قضاخانه را هم دیدم، گفت می‌دانم چه می‌گویی من با اینکه پسر ارشد پادشاهم، در تمام عمرم به قدر يك روز حاجی معتمدالدوله قتل نفس نکرده‌ام... بعد به حاج سیاح می‌گوید: «نمی‌دانی این عنوان بایبگری چه خدمتها به اغراض ملاها و امرا کرده، شاه هم خوب وسیله‌ی بدست آورده و عده‌ی از مردم را به این تهمت پامال نموده است.»<sup>۲</sup>

حاج سیاح در صفحهٔ ۵۷ سفرنامه خود می‌نویسد: «در نراق، چند ورق قرآن نیمه‌سوخته را بیرون آوردند که این کار بایبان است، دولت، مصطفی خان عرب را مأمور کرد و او با ملائی محل یعنی حاج میرزا محمد، شریک و همدست شده به جان مردم افتادند. مردم را برای تحقیق در يك جا جمع کردند، به محض اجتماع بدون سؤال و جواب همه را دستگیر کرده، بسیاری را کشتند و تمام خانه‌ها را غارت کردند. زن و مرد و صغیر و کبیر آواره به اطراف شدند... فقط عمومی پدید آمد...» حاج سیاح، پس از رسیدن به محلات و ملاقات مادر، راه تهران پیش می‌گیرد و از اینکه در طول دهها سال کمترین تغییری در اوضاع مملکت پدید نیامده، اظهار تأسف می‌کند و می‌نویسد: «راهها چنانکه در اول خلقت عالم بوده اصلاحی نشده، معدنها زیر خاک پنهان، صحراها بایر و مردم در نهایت عشرتند، افسوس که این مملکت در دست ما جاهلان، مظلوم مانده

۱. همان کتاب، ص ۳۹ به بعد.

۲. سفرنامهٔ حاج سیاح، ص ۴۰.



است...»<sup>۱</sup>

برای اینکه بیشتر با اوضاع آشفته اجتماعی ایران، قبل از استقرار مشروطیت آشنا شویم جمله‌ی چند از کتاب وقایع اتفاقیه نقل می‌کنیم:

از غزوه جمادی‌الاولی تا ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۲۹۱ قمری: «هفته نفر دزد را که قبل از ورود نواب اشرف والا جسام السلطنه گرفته محبوس بودند، بازده نفر از آنها را نواب والا فرمودند در میدان توپخانه سر بریده و شکم پاره نمودند. و دو نفر را دست بردند...»<sup>۲</sup>  
از چهارم ربیع‌الثانی تا سلسخ ربیع‌الثانی ۱۲۹۱:

«نواب جمال‌الدین میرزا که از بابت باقی مالیاتی در حبس بود، دو هزار تومان از بابت باقی مالیاتی و هشت هزار تومان به نواب والا جسام السلطنه داد و مُشتخلص گردید، شش هزار تومان دیگر را جناب ظهیرالدوله قبول نموده که رفع و رجوع نمایند.»<sup>۳</sup>

«دو روز قبل، زنها هجوم کرده در منزل حکومت به جهت نان، محمدرضاخان بیگلر بیگی خواسته که برود خدمت حکومت، زنها مشارالیه را از اسب به زیر می‌کشند، خواستند ادیت کنند، فراشان حکومتی رسیدند و زنها را دور کردند، بعد که بیگلربیگی می‌رود خدمت حکومت، حکومت تغییر زیادی به مشارالیه می‌نماید.»<sup>۴</sup>  
از ۴ جمادی‌الاولی ۱۲۹۹:

«شب هنگام در بازار وکیل دکان صراف‌ی را بریده‌اند، چون شمش نقره در آن دکان سراغ داشتند، به هوای آن رفته بودند، ولی چیزی از آن شمش نقره به دست نیاورده‌اند، قدری پول برده‌اند. این اوقات شبها دکان و خانه، بیشتر از سابق بریده می‌شود و دزد هم به قراری که می‌گویند از عملجات حاجی آقاخان فراشباشی بیگلربیگی است و هرچه سرقت می‌شود دیگر ممکن نیست که پیدا شود و دزد را به دست نمی‌دهند.»<sup>۵</sup>

«جناب صاحب دیوان، یکی از انبار دارهای معتبر شیراز را گرفته از بابت مغشوش بودن جنس، و می‌خواستند او را نسق نمایند، جناب شیخ‌الاسلام توسط نموده، چوب زیادی زدند و عمامه دور گردنش انداختند، در بازارها گردانیدند.»<sup>۶</sup>

۱. همان کتاب، ص ۶۵.

۲. کتاب وقایع اتفاقیه مجموعه گزارش‌های حقیقه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۳۲ قمری، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران خردادماه ۱۳۶۱، ص ۱۰.

۳. همان کتاب، ص ۸.

۴. همان کتاب، ص ۱۰۳.

۵. وقایع اتفاقیه، ص ۱۵۳.

۶. همان کتاب، ص ۲۶۹.

«دیگر آنکه سارق دست بریده، که دو سه ماه قبل گرفتار شده بود و به اصفهان فرستاده بودند و از آنجا جناب صاحب دیوان به شیراز آورده بود، همان روزی که آدم قوام‌الملک را سر بریدند او را هم سر بریدند.<sup>۱</sup>»

«دیگر آنکه یهودیها، يك هفته روزه داشتند، شب و روز در مساجد خود پای تورات دعای باران می‌کردند، الحمدلله بعد از زلزله چندین ساعت باران خوبی آمد خلق از اضطراب بیرون آمدند.»<sup>۲</sup>

از ۲۷ ذی‌قعدة ۱۳۱۰ مطابق ۱۲ جون ۱۸۹۳:

«دو سه روز است که نان قدری فراوان است، جهت این است که از طرف حکومت حکم شده خیازان نان را يك من چهار عباسی بفروشند و نیز حکم شده جنس نو، و هر چه وارد شهر می‌کنند به هر تسعیری که می‌خواهند بفروشند...»<sup>۳</sup>

از غره محرم ۱۳۱۱ در شیراز:

«بعضی از اقمشة تجار خارجه و داخله را در صحرای بیضا برده بودند، دزد آنها بدست آمده و بعضی از تتخواه هم پیدا شده است.»<sup>۴</sup>

«دیگر آنکه يك نفر آباده‌ای در راه آباده می‌خواستہ طفلی را برهنه کند، فریاد و صدا می‌کند، او را خفه کرده بود. این خیر به حکومت رسید، قاتل را در آباده گرفته آوردند به شیراز بردند در میدان، سر او را بریدند.»<sup>۵</sup>

«دیگر آنکه شخصی ارستنجانی عموی خود را کشته بود مأمور حکومت رفته او را به شهر آوردند و در میدان توپخانه سر او را بریدند.»<sup>۶</sup>

«دیگر آنکه به جهت این معجزه‌ای که در بادکوبه روز عاشورا واقع شده، در مسجد وکیل بنا به خواهش حاجی سیدعلی اکبر، جناب صاحب اختیار، سه شب چراغان نمودند.»<sup>۷</sup>

«دیگر آنکه دو نفر سرباز از فوج ساعدالسلطنه میان ظهر مست کرده دست به قمه در میان بازار وکیل بدمستی می‌کردند، اهل بازار را قریب ۲۰ نفر زخمی کرده بودند ساعدالسلطنه خودش سوار شده می‌رود تنبیه زیاد می‌کند. مجروحین اهل بازار را می‌آورند در منزل حکومت، جراح آوردند زخمهای آنها را بستند و قرار شد

۱. همان کتاب، ص ۲۶۹.

۲. همان کتاب، ص ۵۴۱.

۳. وقایع‌التفاهیه، ص ۲۳۲.

۴ تا ۷. از همان کتاب، ص ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷.

ساعدالسلطنه دیه زخ‌های آنها را بدهد.»<sup>۱</sup>

جمادی‌الاولی ۱۳۱۷:

«خسروگیر، نذری کرده بود که روی قبر خواجه حافظ، بقعه‌ای بسازد. قریب صد تومانی هم به حاجی سیدعلی اکبر و میرزا هدایت‌الله پیش‌نماز و بعضی از علما داده بود که مانع از ساختن نشوند. بعد، از آهن و تخته بقعه قشنگی می‌سازد. حاج سیدعلی اکبر جمعیتی برمی‌دارد می‌برد در حافظیه، بقعه را خراب می‌کند. حکومت ابداً درصدد مآخذ حاج سیدعلی اکبر برنیامده است ولی مردم خیلی به حاجی فحش می‌دهند.<sup>۲</sup>

«از قرار مذکور، مظفر نظام که به اصطهبانات رفته بود لابد شده، توپ بسته به شهر اصطهبانات، خیلی جاها را خراب کرده و قریب بیست سی نفر هم کشته شده‌اند.»<sup>۳</sup> (۲۹) رمضان ۱۳۱۷

«شخص خبازی نان به سنگ کم فروخته بود به جناب سهام‌الدوله عرض می‌کنند، می‌فرستد او را آورده خوب زیادی می‌زنند و او را مهار کرده در بازار می‌گردانند.»<sup>۴</sup> (۳۰) ذی‌قعدة ۱۳۲۱

مظالمی که ذکر کردیم نمونه و نمونه‌داری بود از وضع قضایی و سازمان حکومتی و اداری ایران قبل از استقرار مشروطیت.<sup>۵</sup>

## دیگر مجاهدین راه آزادی و قانون

شیخ احمد روحی  
روحنی یکی از ترقی‌خواهان و اصلاح‌طلبان عصر ناصری و از مشاهیر ازلیان و داماد میرزا یحیی نوری معروف به صبح‌ازل و مترجم کتاب حاجی بابا از انگلیسی به فارسی و ژیل بلاس (Gil Blas) از فرانسه به فارسی است و یکی از تألیفات مهم او هشت بهشت است که کتاب مبسوط مفصلی است،

۱. همان کتاب، ص ۴۳۷.

۲. همان کتاب، ص ۵۸۲.

۳. همان کتاب، ص ۵۱۶.

۴. همان کتاب، ص ۷۳۱.

۵. مواردی که ذکر کردیم به پیشنهاد دوست و همکار فاضل ارجمند آقای حسین شهسواری، از کتابخانه خصوصی آقای دکتر شهیدی رئیس محترم بیمارستان ساری استنساخ و نقل گردیده است.

در شرح عقاید ازلیمان از فِرَقِ بابیه و رد طریقہ بهابیان و علل و اسباب افتراق بابیه به ازلی و بهایی و فلسفهٔ این مذهب جدید، که باب آورده، و علاوه بر مباحث مذهبی و جدلی مشتمل است بر فواید کثیر و مهمی از تاریخ وقایع دوره اول بابیه و تراجم احوال عدّه کثیری از قدماء ایشان، و کتاب مزبور یکی از مأخذ عمدهٔ مرحوم ادوارد براون، مستشرق معروف انگلیسی بوده است... روحی مرد فاضل، مطلع و مہترمند با ذوقی بوده و طبع شعر نیز داشته و «روحی» تخلص شعری وی بوده و از مطالعهٔ ترجمه حاجی بابا به فارسی روان شیوایی تسلّیس که به اهتمام او به عمل آمده و به توسط میجر فیلوت (Magar ac philiot) انگلیسی با توضیحات و حواشی به انگلیسی در سنه ۱۹۰۵ میلادی در کلکته به طبع رسیده است، واضح می‌شود که شیخ احمد روحی، علاوه بر فضایل دیگر، یکی از نویسندگان زبردست زبان فارسی بوده است. تولد وی در سنه ۱۲۶۳ قمری، به روایتی دیگر در ۱۲۷۲ قمری، در شهر کرمان بوده، و تحصیلات اولیهٔ خود را از علوم عربیه و فقه و اصول و حدیث، در همان شهر نزد پدر خود آخوند ملا محمد کرمانی، که از علمای کرمان بود به اتمام رسانیده است و سپس در سنه ۱۳۰۲ قمری با میرزا آقاخان کرمانی که وی نیز از مشاهیر ازلیمان زمان خود بوده به اصفهان و تهران و رشت و از آنجا در حدود ۱۳۰۵ قمری به اسلامبول سفر کرده‌اند و در این شهر اخیر بالاخره زحیل اقامت افکنده‌اند... و در آنجا شیخ احمد روحی زبانهای انگلیسی و فرانسه و ترکی عثمانی را فرا گرفت.»

آشنایی با آزادیخواهان در اسلامبول، روحی پس از آشنایی با خبیرالملک به اتفاق میرزا آقاخان کرمانی در حلقهٔ ارادت سید جمال‌الدین اسدآبادی که در آن اوقات سنه (۱۳۰۹ یا ۱۳۱۰ قمری) برحسب دعوت سلطان عبدالحمید به اسلامبول آمده و در آنجا مقیم بود وارد گردیدند و به همراهی و هواخواهی او، شروع به تبلیغ اصول آزادی و مشروطیت، و ارسال مکاتیب به اطراف ایران و عراق عرب و تهییج روسای روحانی شیعه، برضد ناصرالدین‌شاه و میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان و حکومت استبدادی ایران نمودند، اولیاء دولت ایران از این گونه حرکات مُشوّش شده به وسیله سفیر خود در اسلامبول، دستگیری آن سه نفر را درخواست کردند... سلطان، آن سه تن را به طرابوزان تبعید و در آنجا محبوس نمود. پس از قتل ناصرالدین‌شاه، دولت ایران، رسماً به باب عالی شکایت نمود و آنها را قاتل ناصرالدین‌شاه معرفی کرد و جداً تسلیم ایشان را به دولت ایران، درخواست نمود. مأمورین عثمانی، آن سه نفر را، چنانکه

قبلاً گفتم، به مأمورین دولت ایران تسلیم کردند و ایشان آنها را به تبریز آوردند، و محمد علی میرزا قاجار، که به تازگی در آن ایام ولیعهد شده بود شبانه حضرات را در خانه مخصوص خود محبوس نمود و چند روزی از آنها به عناوین مختلف استطاقاتی به عمل آمد.

بلاخره در روز چهارم، با ششم ماه صفر ۱۳۱۴ قمری، محمد علی میرزا، در محفیه آنها را در همان خانه اختصاصی خود در زیر درخت نسترن، یکی یکی را داد سر بریدند، در حالی که خودش در بالاخانه نشسته تماشا می کرد و سپس پوست سر آنها را به رسم منفور و وحشیانه آن عصر کشیده پر از گاه نموده به تهران فرستادند، و نعشهای آنها را همان شب، در «داغ بولی» زیر دیوار گذارده، دیوار را روی نعشها خراب کردند. شب بعد میرزا صالح خان وزیر اکرم، نایب الحکومه آذربایجان محرمانه فرستاد و نعشها را بیرون آورده و غسل داده و کفن نموده و در قبرستان همان محله دفن کردند...»<sup>۱</sup>

قتل فجیع آنان  
به فرمان محمد علی  
میرزا

«شیخ احمد روحی، که تشنه آزادی و اصلاحات اجتماعی بود، چند ساعت پیش از کشته شدن به میرزا صالح خان وزیر اکرم نایب الحکومه آذربایجان گفته بود: «میدانی این چه زنجیری است که به گردن ما زده اند؟ اگر می دانستید، این زنجیر را از طلا درست نموده روزی یک مرتبه به زیارت آن می آمدید...»<sup>۲</sup>

شیخ احمد، مردی فاضل و مطلع و هنرمند و با ذوق بود و طبع شعر نیز داشت... راجع به بایی یا بهایی بودن میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی شاید بتوان قبول کرد که این دو مرد صاحب نظر، در عنفوان شباب چندی به این افکار تمایلی نشان داده باشند، آنچه مسلم است حدود فکر و اندیشه آنها مخصوصاً پس از آمدن به اسلامبول و آشنایی با علوم و معارف جدید بسیار بالاتر از آن بود که تحت تأثیر گفته های با بیان یا بهائیان قرار گیرند...

میرزا حبیب اصفهانی یکی از نویسندگان با ذوق و آزاداندیش ایران، در اوایل قرن چهارم هجری، میرزا حبیب اصفهانی است که با شیخ احمد روحی

۱. نقل و تلخیص از مجله بادگار، سال سوم، شماره دهم، از ص ۱۷ به بعد.

۲. تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۵۵.

آشنایی و معاشرت داشته است. وی در ایام اقامت در استانبول به تدریس زبان فارسی مشغول بود و در همانجا تصمیم گرفت که دستور زبان فارسی یا دستور سخن را به رشته تحریر درآورد و ظاهراً همین کتاب، راهنمای دیگران و از جمله میرزا عبدالمعظم خان گرکانی در تالیف سه دوره صرف و نحو فارسی گردیده است.

ارزش کتاب  
حاجی بابا اصفهانی

شاهکار زندگی میرزا حبیب، ترجمه کتاب حاجی بابا در اصفهان است «در باب کتاب حاجی بابا، سید محمد علی جمالزاده اخیراً به این نتیجه رسیده که ترجمه این کتاب با آن عبارت شیرین و یخته و ممتاز و مشحون از لطایف ادبی، جز به قلم میرزا حبیب اصفهانی انجام نگرفته است، و پس از آن مجتبی مینوی در بازگشت از سفر ترکیه، عکس آثار خطی و چاپ شده میرزا حبیب را که در کتابخانه دانشگاه استانبول موجود و ترجمه حاجی بابا اصفهانی نیز جزو آنها بود، به ارمغان آورد و با پیدا شدن عین ترجمه به خط میرزا حبیب و مخصوصاً مقدمه کوتاهی که مترجم بر آن نوشته و عیناً نقل می‌شود، دیگر شبهه و تردیدی باقی نمی‌ماند که این کتاب انتقادی و آموزنده را میرزا حبیب خود، از ترجمه فرانسوی آن، به فارسی درآورده است.»

اینک مقدمه:

«کتاب حاجی بابا در اصفهان، که از زبان انگلیسی به فرانسوی و از زبان فرانسوی به فارسی به اهتمام بنده کمینه حبیب اصفهانی که با زبان عام‌فهم و خاص‌پسند، و با اصطلاحاتی معروف و مشهور ترجمه شده است و حسن و قبح و فایده‌مندی و ضرورساتش حواله به مؤلف اصلی شده، و نسخه حاجی بابا در لندن نسخه دیگر است که در آن تزییف (یعنی خوارشردن) انگلستان است، چنانکه در این، تزییف ایرانیان است، بلکه تزییف مسلمانان عموماً، و انشاءالله آن هم ترجمه خواهد شد و مترجم مورد مؤاخذه از جانب شرع و عرف نخواهد گردید:

من نه این، از جیب و انبان گفته‌ام آنچه را گوینده گفت، آن گفته‌ام

موریه و کتاب حاجی بابا: حاجی بابا کتابی است که آن را جیمز موریه به قصد انتقاد از ایرانیان و نمودن و نشان دادن جهات زشت آداب و رسوم ایرانی، به رشته تحریر کشیده است.

جیمز موریه اصلاً از مردم فرانسه و تبعه انگلیس بود. وی در سال ۱۱۹۴ هـ. ق در

«ازمیر» متولد شد و در آنجا با آداب شرقی و زبانهای ترکی و فارسی آشنا شد. پدرش که کنسول انگلیس در استانبول بود او را هم، وارد خدمت وزارت امور خارجه انگلیس کرد...»<sup>۱</sup>

موریه جمعاً ۶ سال به سمت منشیگری سفارت، در ایران ماند و با بسیاری از آداب و اخلاق ایرانیان آشنا شد. کتاب حاجی بابا پس از مراجعت به انگلستان منتشر شد. عده‌ی مندرجات آن را خسته‌کننده و تکراری شمردند و بعضی مطالب آن را شایسته آن دانستند که با داستان ژیل پلاس اثر «لساز» در یک ردیف قرار داده شود. با اینکه موریه در تحریر مطالب و تصویر معایب اخلاقی و اجتماعی ایرانیان بی طرف نبوده است معذک کتاب او برای بیداری و انتباه جامعه ایرانی اثری است کم نظیر. تزی که در ترجمه میرزا حبیب به کار رفته از بهترین نثرهای عهد اخیر است. سرناسر کتاب با اشعار مناسب از خود مترجم و استادان سخن فارسی، و آیات و احادیث و امثال و اصطلاحات، چنان مشحون و آراسته است که گویی در اصل به زبان فارسی نوشته شده است. و به گفته ملک الشعرای بهار «گاهی در سلامت انسجام و لطافت و پختگی مُفَلد گلستان و گاه در مُجَسَّم ساختن داستانها و تحریک نفوس و ایجاد هیجان در خواننده نظیر نثرهای فرنگستان است. هم ساده است و هم فنی، هم با اصول کهنه کاری استادان نثر موافق و هم با اسلوب تازه و طرز نو، همدستان، و از جمله یکی از شاهکارها قرن سیزدهم هجری است...»<sup>۲</sup>

### فعالتهای اجتماعی و سیاسی علیه استبداد ناصری

یکی از اقدامات متهورانه مجمع آدمیت این بود که در اواخر اعلامیه محرمانه  
سلطنت ناصرالدینشاه، ۲۴ نفر از رؤسای جوامع آدمیت در تهران  
مجمع آدمیت  
گرد آمدند و اعلامیه‌ی منتشر ساختند و مظالم و بی کفایتی شاه  
و گردانندگان حکومت فاجارته را در سراسر ایران برملا ساختند، که چکیده‌ی آن این  
است: «... هرج و مرج امور دولت و فلاکت احاد ملت همان است که می بینید، در هیچ  
نقطه روی زمین، هیچ ایل وحشی نیست که به قدر خلق ایران از حقوق آدمیت محروم

۱. نقل و تلخیص از کتاب صبا تا نیما، ج ۱، ص ۳۹۵ به بعد

۲. سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۳۶۶.